



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – نامبار: ۸۸۶۵۴۳۲۹
نشانی اینترنتی: www.sharghnnewsaper.ir
سامان آقه‌ها: ۲۳۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۸۸۴۴۱۳۸-۸۸۴۴۱۳۸
توزیع: شرکت نوآوران جهان‌ رسانه ایرسا – تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلرگز: جاده قدیم کرج، فتح، ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶

خداحافظی سکی-۲۷

احمد غلامی



گفت: «اگه شهید بشی خیلی خوب میشه، صوفی میگه بابام یه قهرمانه.» گفت: «حالا قهرمان نباشم، صوفی مشکل داره؟» گفت: «بابا تو کار خودتو تو این دنیا کردی، دیگه کاری نداری برو ما هم یه نفسی می کشیم.» ناراحت شدم.

فردا مرخص‌ام تمام می‌شد و می‌رفتم جبهه، مادرم از روزی که می‌آمد تا وقتی که می‌خواستم بروم تر و خشکم می‌کرد. اما پدرم نه. ساکت بود. نمی‌گفت نون حروم کن. اما در محبت خشک و خالی اُرت ندیدم. پدرم سکوت کرد. گفت: «کره‌خر از خودت خرج کن. کار به زندگی من نداشته باش.» افسانه گفت: «راستی راستی اگه مرده تکلیف چی‌ه؟» گفت: «منظورت چی‌ه؟» گفت: «آخه من خواستگار زیاد دارم.» گفت: «افسانه تو…» گفت: «اره، قبل از اینکه زن تو بشم، کلی خواستگار داشتم.» گفت: «پس واسه همین پدرت با کلک تو رو به من انداخت.» گفت: «پدرم دنبال یه هالو می‌گشت.» عصبانی شدم. هیچ وقت دلم نمی‌خواست مقابله به مثل کنم و زشتی افسانه را به رخش بکنم ولی از وقتی رفته بودم جبهه انگار آرزوی مرگ مرا داشتمند.

پدرزنم می‌گفت: «زنده بودن‌ت که ثمری نداشت شاید مرگت یه گری‌ه از کار ما باز کنه.» گفت: «افسانه واقعاً تو فکر می‌کنی خری به جز من حاضره تو رو بگیره؟» گفت: «انتخان کن!» گفت: «واقعاً به قیافت نیگا کردی؟ به چشمای ریزت، به صورت پر از جوشنت، به عینک قزاقمت، به قد کوتاه.» همه اینها را داشتم ردیف می‌کردم و تمام تحقیرهایی را که در این مدت بر من روا داشته بودن تلافی می‌کردم که پدرزنم زد توی گوشم و گفت: «الاغ، فکر می‌کنی مارلون برادو هستی، دماغت تو رو آینه دیدی مثل نوک لاشخوهر. لبای بند قلیونیت رو دیدی مثل جور وکر وکر پاسوره. گوشاتو دیدی مثل اینغه بلن بزن خاوره.»

ساکت بودم. عقب‌نشینی کردم و گفتم: «خدا افسانه حرفای بدی میزنه، انگار منتظر مرگ منه.» گفت: «خداوکیلی به جز سعید سگ‌باز و آتقی کفاش، کی منتظر مرگت نیست؟» بغضم گرفت. راست می‌گفت. سکوت کردم. گفت: «ولی مرگ و زندگی دست خداس.» پدرزنم گفت: «احسن حالا کردی شدی از اول اینو بگو همه تو خدای کن.» گفت: «اگه این جوریه چرا شما نمیری جبهه؟» گفت: «مملکت به آدمای مثل ما احتیاج داره.» گفت: «تو کجا؟» گفت: «الاغ من مردم جبهه کی زن و بچه تو رو نگه داره.» راست می‌گفت. حرفم را درز گرفتم. اما حرف‌های افسانه کلافه‌ام کرده بود. دلم شکسته بود. فردا آدم توی هال صوفی داشتم با رورور کاش بازی می‌کرد و دندان‌کیرش را توی دهانش می‌زد و آب دهانش آویزان بود. تا مراد کلاه گفت: «بابا…» گفت: «اما کسی مرا ببیند. دل کندن از افسانه برابم سخت بود. چنگ انداخت و لباس مرا گرفت و باز گفت: «بابا…» افسانه و مادرش توی آشپزخانه بودن. منده خداحافظی را گذاشتم روی تلویزیون و صوفی را اجامیای کردم و از خانه زدم بیرون. مراسم خداحافظی خف‌کدام از دوست‌های من نبود. فکر می‌کنم افسانه از حرف‌هایی که درباره قیافه‌اش زده بودم خیلی ناراحت بود و برای همین بدرقام نیامد. رتم را از دره غروب بود و سرازها ساین و کوله‌هایشان را انداخته بودند روی شانه و می‌دویدند طرف قطار. گله‌گله خانواده‌ها ایستاده بودند و با چچه‌هایشان حرف می‌زدند. نشستم روی پله راه‌اهن و زل زدم به آفتاب پریدمرنگ پاییزی که پشت چترهای آسمان میدان راه‌اهن پایین می‌رفت. بغضم رفتید و یواشکی گریه کردم. قطار وقتی سووت کشید، بلند شدم و راه افتادم. هنوز چند قدمی نرفته بودم که یکی صدام زد: «احمد، احمد». برگشتم. سعید سگ‌باز بود. با چند تا سراز بخش شده بود. نمی‌ذاشتند با ترامادول از در آنداخته بیایند. برگشتم. باورم نمی‌شد. چنان سعید سگ‌باز را در آغوش گرفتم که ترامادول حسودی‌اش شد و چند بار پارس کرد. سعید سگ‌باز گفت: «ما ترامادول حسودی ممنوع.» ترامادول آمد و پوزین‌های مرا می‌کرد. وقتی دید یکی از آسمان‌ج‌ها و بی‌کس و کارها مثل خودشان است پوزهاش را به کش‌هایم مالید و خودش را لوس کرد.

سکانش آخر

کار «مختارنامه» به استفا کشید

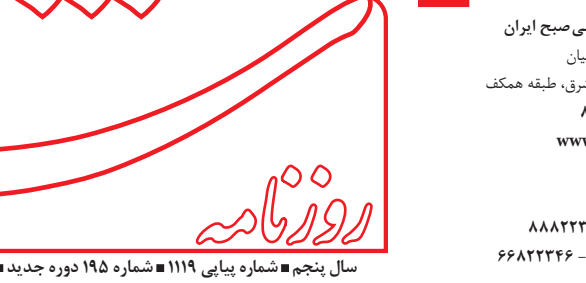
نظر مخالف آیت‌الله مکارم

با نمایش چهره حضرت آیت‌الله‌افضل(ع)

از حضرت آیت‌الله مکارم‌شیرازی استقبالی به مورد نشان دادن چهره حضرت عباس(ع) در سریال مختارنامه صورت گرفت و دفتر ایشان پاسخی مبنی بر به مصلحت نبودن این امر روی به‌سیاست حضرت آیت‌الله مکارم‌شیرازی قرار داد.
روشنی در ادامه راه‌احلی کلی برای نشان دادن تصویر اهلیت و معصومین عنوان کرد و افزود: بهترین راه آن است که چهره ایشان را به صورت مبهم و در هاله‌ای از نور نشان دهند تا مشکلی پیش نیاید.

جایزه پیشگامان جشنواره فیلم «سانتابارابرا» برای نیکول کیدمن

نیکول کیدمن جایزه پیشگامان سینما را از جشنواره فیلم سانتابارابرا می‌گیرد. این رویداد سینمایی از ۱۲۷ واکنیه تا ۶ فوریه برگزار می‌شود. جشنواره بین‌المللی فیلم سانتا بارابرا اسمال همچنین از «انت بینینگ» بازیگر مطرح سینمای هالیوود تقدیر می‌کند. این رویداد فرهنگی- هنری که اسمال برپایی بیست‌وششمین دوره خود را جشن می‌گیرد، با اهدای جایزه «یویرا امریکن» از بینگ تقدیر به عمل می‌آورد.



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۱۹ ■ شماره ۱۹۵ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۱۶ آذر ۱۳۸۹ ■ ۱۶ ذیحجه ۱۴۳۱ ■ ۲۳ نوامبر ۲۰۱۰

گزارش آخر: ثبت جهانی پنج اثر از میراث فرهنگی ایران

تغزیه تنها برای ایران شد

مانی فراهانی



در پنجمین نشست کمیته بین‌دولتی یونسکو پنج اثر از میراث فرهنگی ایران ثبت جهانی شد. به گزارش شینپو، نمایندگان دولت‌های شرکت‌کننده پنج پذیرنده فرهنگی ایران شامل موسیقی مقامی متعلق به منطقه خراسان، آیین پهلواسی ورزش ورزش زورخانه‌ای ایران، تغزیه و سنت بافت فرش کاشان و نیز روش‌های بافت فرش در منطقه فارس را در شمار میراث فرهنگی جهان ثبت کردند. به همین مناسبت این روزها سایت رسمی یونسکو فیلم‌هایی از نمایش روزخونه‌ای، آیین‌های این مناسک باستانی همراه با ویدئویی از اجرای موسیقی مقامی خراسان را در دسترس بازدیدیکندگان جهانی خود قرار داده است. اثر موسیقایی ثبت‌شده در خراسان موسیقی بومی‌ای است که کار آلودگی در نواختن دوتار و برخوانی چکمه‌های رزمی اساطیری ایران باستان، بافت و زربافت این مناسک دیرپا را شامل می‌شود.

اندازی کرکبه رد شد

نمایش آیینی تغزیه بنابه اساد به دست آمده از بخارا و مناطق ماورالنهر، مراسمی پرشکوهر که سوگ کشته شدن سیاوش به دست افراسیاب بوده است. این آیین بعدها و بعد از ورود اسلام در بزرگداشت شهادت امام حسین(ع) ادامه حیات داد. پرونده ثبت جهانی تغزیه از سال ۱۳۸۴ مفتوح شده بود که به دلیل ناقص بودن مدارک ارسالی برای تحقیق و بررسی پیرامون آن در یونسکو با عدم تطابق مدارک ارسالی با استانداردهای این سازمان، روند ثبت جهانی آن به تأخیر افتاد و نهایتاً هفته گذشته این پرونده نیز توانست در کنار پرونده‌های دیگر ایرانی به ثبت جهانی برسد. عظیم موسوی مسؤول پرونده ثبت جهانی تغزیه، در گفت‌وگو با ایلنا در این خصوص

رازها و نشانه‌ها: عصر مدرنیسم دیجیتالی فرارسیده است

مجلس ترحیم پست‌مدرن

محمد ضمیران



به طور کلی می‌توان گفت دهه‌های ۷۰، ۸۰ و ۹۰ میلادی دوران چیرگی پست‌مدرنیسم در فرهنگ‌های گوناگون از فلسفه گرفته تا ادبیات و جامعه‌شناسی، روانشناسی و… بود اما با شروع سده بیست و یکم، پایان دوران پست‌مدرن اعلام شد و مقالات، کتاب‌ها و به طور کلی نوشته‌های پرشوش گوناگون، پایان وضعیت پست‌مدرن را اعلام کردند. باید گفت پست‌مدرن را نباید دوره‌ای تاریخی قلمداد کنیم، بلکه باید حداکثر آن را وجهی نگاه، بینش و رهیافت تلقی کرد، آنچه در دهه نخست قرن بیست و یکم جانشین پست‌مدرنیته شده است وجهی مدرنیسم‌دیجیتال نام دارد. مدرنیسم‌دیجیتال صورت‌های گوناگونی به خود گرفته و فرهنگ بی‌سابقه‌ای را در عرصه‌های گوناگون پدیدار کرده است. برجسته‌ترین تئوری‌های مدرنیسم‌دیجیتالی را می‌توان در قلمرو رسانه‌ها و مطبوعات و به طور کلی ادبیات غیرنخبه‌گرا جست‌وجو کرد. سربل‌های تلویزیونی، داستان‌هایی چون «هری‌پاتر» همگی جلوه‌های مختلفی از یک پدیده‌اند. ظهور مدرنیسم‌دیجیتالی، تحقیقات پژوهندگان پست‌مدرن را از جمله لیونارت، دریدا، گلن وارد، یان گربسن و کریستین بائلر را در معرض پرسش‌های اساسی قرار داده است. امروزه برنام‌هایی چون «MTV» هنر دیجیتالی را به‌تمام به معرض نمایش گذاشته است. حتی به قلمرو بازی‌های کودکان چون پلی‌استیشن نیز سرایت کرده و کودکان از بدو تولد با جلوه‌های تازه‌ای از فرهنگ دیجیتالی روبه‌رو می‌شوند و وسایل بازی آنها را دستگاه‌های دیداری- شنیداری و نوعی دادوستد رایانه‌ای تشکیل می‌دهند. کتاب‌های جدیدی در اثبات پایان وضعیت پست‌مدرن به بازار آمده و اغلب آنها با واژه آن سویه، بعد از، پس از و نظایر آن شروع می‌شود، مثلاً پس از نمایشنامه‌های پست‌مدرن، پس از ادبیات پست‌مدرن، عکاسی پس از پست‌مدرنیسم، هنر بعد از پست‌مدرن که همگی این آثار به تمام رسیدن وضعیت پست‌مدرن را به گونه‌های

گردون: صنوف تهیه کنندگان سینما و «هفت»

هیچ کس، هیچ کس» نیست

محسن سیف



این داستان تیم‌داری و گروه‌بازی تهیه‌کنندگان سینمای ایران هم برای خودش حکایتی ابله‌الجبالی است. با کمی مدبری و صحنه‌گردانی می‌شود به مجموعه‌ای مناسبیتی تبدیلش کرد. برنامه سینمایی «هفت» هم چند هفته‌ای است که مراحل پیش‌تولید این مجموعه را سامان داده و می‌رویم که داشته باشیم. اصل مشکل و گیر کار البته جای دیگری است که دوستان زیرآبی رفتن را ترجیح داده‌اند. تا این لحظه که پنجمین بخش مجموعه را فراهم‌ای، گل درشت کردن حواشی و جزئیات غالباً پرت و بی‌ربط قلمه در دستور کار است. در این صحنه‌نامی هسته و زبان‌های باز یک اشاره مستقیم و حتی تلویحی به گره کور اصلی ماجرا ندیده و نسنجیده‌ام. از کجا آب می‌خورد این اختلاف قدیمی و پیش از میلاد سینمای ایران؟ اصلاً چه خبر شده، چرا بدیهی پرت و دورافتاده از صنعت سینمای جهان را فتح کرده‌ایم که امروز و اینجا به کمتر از «ریاست کل» رضایت نمی‌دهیم؟ هر کس چهره تا رفیق و هم‌راه و هم‌قبیله را دور خودش جمع کرده و دلخوش به هم‌دواری و حمایت‌های «قشع در چهره» پرچمداری و پادشاهی قبیله تهیه‌کنندگی سینمای ایران را برانزده خودش می‌داند و بس. حالا چهنم ضرر، قبول و مقبول. اما متأسفانه برخی از ما جماعت تپان دهن بسته و درک حقیرانه‌ای داریم که فکر می‌کنیم با ایجاد دعوت هر کس غیر از اعضای تیم خودمان قافیه را خواهیم باخت. به راستی جای تأسف است که صنف برجسته و مهیجی چون تهیه‌کنندگان سینما هم گرفتار بعضی تفکرات خال‌ننگی باشند و بدون حضور مبصر تن به هایش صنفی و همگانی ندهند.



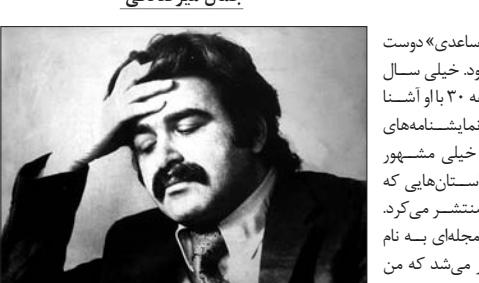
سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۱۹ ■ شماره ۱۹۵ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۱۶ آذر ۱۳۸۹ ■ ۱۶ ذیحجه ۱۴۳۱ ■ ۲۳ نوامبر ۲۰۱۰

آخر

در گذر زمان: ۲۵ سال از مرگ غلامحسین ساعدی گذشت

کاش از ایران نمی‌رفت

جمال میرصادقی



«غلامحسین ساعدی» دوست امروز و دیروز نبود. خیلی سال پیش از اواخر دهه ۳۰ با او آشنا بودم. هنوز نه نمایشنامه‌هایی که «گوهرمرداد»ش خیلی مشهور شده بود و نه داستان‌هایی که به اسم خودش منتشر می‌کرد، همان سال‌ها مچله‌ای به نام «سخن» منتشر می‌شد که من هم داستان‌هایم را همان جا منتشر می‌کردم. یادم هست ساعدی هم اول بار «گدا» را در همان مجله چاپ کرد. دوستی ما هرچه پیش می‌رفت، نزدیک‌تر می‌شد. آن روزها کمی بالاتر از پنج شمیران در کوچه شهنام سوم و او برادرش خان‌ای گرفته بودند و سرازها در دکرایش را گرفته بود اما به دلیل امله حساسیت‌های سلوک به او بست افسری نداده بودند و ساعدی سراز وظیفه عادی بود و برای همین هم فقط آخر هفته‌ها می‌آمد خانه. من و غلام دوست مشترک دیگری داشتم که او هم حالا سال‌هاست که بار سفر بسته است: بهمن فرسی. آخر هفته‌ها که ساعدی به خانه می‌آمد من و بهمن فرسی راهی این خانه می‌شدیم. عصرهای جمعه غربی بود، پر از معاشرت‌های خاطره‌انگیز و بحث و جدلی‌هایی که هنوز فراوش‌شان نکردم. ساعدی همان روزها شروع کرده بود به نوشتن داستان‌هایی که حال و هوایش به سرازخانه ربط داشت. همان روزها قدرت تخیل غریبش را می‌شد در آن داستان‌ها دید. هر آنچه در سرازخانه می‌دید را با تصویرهای دیگری که زاده تخیل‌اش بود، می‌آمیخت و محفل عصرهای جمعه را گرم می‌کرد. «بهمن فرسی» کمی بعد در خیابان نادری کنایه‌روشی و انتشاراتی‌انه انداخت که اسب‌اش «سخن» بود. همان جا هم «شاهزاده خاتم چشم سبز» مرا منتشر کرد. ماجرا مربوط می‌شود به پیش از رفتن «فرسی» به انتشارات فرانکلین. آن روزها مدام به ساعدی می‌گفتم که دستی به سر و روی این داستان‌ها بکشد و به چاپ بپردازد اما هیچ وقت این کار را نکرد. داستان‌هایش حال و هوای عجیبی داشتند. حال و هوایشان در میانه یک نوع از وهم که آمیخته با نمد و تمثیل بود، جریان داشت که بعدها هم رگ‌هایی از آن در شاهکارهایی همچون «هزارداران بیل» به بار نشست. تمام سال‌هایی که در ایران زندگی می‌کرد این ارتباط ادامه داشت. هر بار که‌ا‌ور می‌دیدم چیزی برای شگفت‌زدن کردن داشتم: داستان تازه‌ای نوشته بود یا نمایشنامه‌ای که هر کدام نشان از استعداد او داشت. خیلی‌ها ساعدی را با نمایشنامه‌هایش می‌شناختند یا حداقل این طور می‌خواند اما غلام با داستان‌هایش برای من نویسنده شد. هر چند

که مرده و زندماش یک قیمت است و گران.

بازتاب: کاش بیشتر تحقیق می‌کردید

کدام توهم، کدام توطئه

مسعود جعفری جوزانی



در روز یکشنبه ۱۳ آبان‌ماه یادداشتی از حسین مهکام با تایتل «توهم توطئه یا صراحت مطلق؟» و روتیتر «براره» چهره‌های ماندگار و امتداد آن تا برنام‌هفت» به چاپ رسید. مسعود جعفری‌جوزانی کارگردان و تهیه‌کننده سینما و تلویزیون در یادداشتی که برای ما ارسال کردند، توضیحاتی در همین ارتباط داده‌اند که می‌خوانید. ۱- در اینکه آن یادداشت در چه سطح حرف‌های یا تحلیلی نوشته شده و چه پشتوانه نظری یا افلاژ ژورنالیستی دارد، خود شما باید قضاوت کنید و اما آن گونه که از ادعای نویسنده آن پیداست گویا به صنعت سینمای ملی ایران علاقه‌مندند و کاش از اختلاف نظر و بحث‌های چندین ساله تشکیلات تهیه‌کنندگان و تاریخچه آن هم آگاه بودند و افلاژ مشابهی در همین روزنامه محترم در حدود دو ماه قبل و همچنین مصاحبه‌ای که مورخ۱۸ آبان ۱۳۸۹ با تایتل «پرت‌های ماهی ماهیوم تشکل واحد ایجاد کنیم» در روزنامه بلی‌فیلیم به چاپ رسید و همین طور مصاحبه‌های مکرر بنده و همه کسانی که طالب اتحاد و ایجاد یکپارچگی تشکل تهیه‌کنندگان هستند راخوانده‌ام.ماجرای این مصاحبه در برنام‌هفت را به انتخاب ایشان به عنوان چهره ماندگار مربوط نمی‌کردند. ۲- سراز کار انتخاب چهره ماندگار به کسانی که انتخاب می‌شوند مربوط نیست و انتخاب‌کننده(که خارج از اراده من صورت گرفته) با سلیقه‌ای نویسنده‌شان جور نیست.مفاسمسم وای کاش می‌توانستم کاری کنیم تا هنرمند دوست‌داشتنی و مورد علاقه ایشان انتخاب شود. من از این ساز و کار اطلاعی ندارم و بنابر شهادت‌همه نزدیکان کارکنان این موسسه، حداکثر ۲۲ ساعت پیش از مراسم، از آن آگاه شدم. ۳- گویا نویسنده محترم آن یادداشت، برنام‌هفت این هفته را دیده‌باشند می‌دانند که جناب علی معلم، که یکی از



شایگان، فرهادپور و رهنما در شهر کتاب

ایلنا: فروشگاه و نمایشگاه کتاب‌های فلسفی فارسی و انگلیسی به مناسبت روز جهانی فلسفه در فروشگاه شهر کتاب بهشتی واقع در خیابان شهید احمد قصبیر (بخارست) - نیش کوچه سوم با حضور استادان فلسفه، نویسندگان و مترجمان پدیرای مخاطبان و علاقه‌مندان است. در روز سه‌شنبه دوم آذر ماه اسماعیل سعادت، غلامحسین ابراهیمی‌دینانی، داریوش شایگان، هوشنگ رهنما و فاطمه ولیانی از ساعت چهار بعدازظهر در این نمایشگاه حضور دارند و به پرسش‌های مخاطبان پاسخ می‌گویند. همچنین مراد فرهادپور در روز چهارشنبه ساعت چهار بعدازظهر با مخاطبان و علاقه‌مندان آژارش دیدار خواهد کرد.

تهران : آذان ظهر۱۵:۱۱ مغرب ۱۷:۱۲ صبح فردا ۵:۲۱ طلوع آفتاب ۶:۴۹



سنگ بر پا و تیر در دل

سیدعلی میرفتاح

mirfattah@yahoo.com

سن ازدواج محل مناقشه نبود، که این هم شد. اینکه آیا اصرار بر روز ازدواج کردن می‌تواند از بروز بزه و جرم و گناه جلوگیری کند، یعنی است که‌از تخصص بنده بیرون است، واقعاً باید حساب‌شده و سنجیده در این باره تحقیق جامعه‌شناسانه و عالمانه کرد که آیا ازدواج برای پسر ۲۰ساله و دختر ۱۶، ۱۷ساله، پیشنهاد به صلاحی است؟ در قانون اساسی، مشخص کردن سن ازدواج بر عهده رئیس قوه مجریه گذاشته نشده. اگر ایشان در این زمینه چیزی فرموده‌اند، نظر شخصی‌شان را بیان کرده‌اند که ما هم به عنوان یک شخص می‌توانیم با آن موافق یا مخالف باشیم. این را برای این می‌گویم که بعضی برادران مخالفت ما را با ازدواج زودهنگام به پای مخالفت با دولت نگذازند. رئیس‌جمهور این روزها دربار خیلی از مسائل صحت می‌کند که به نظر می‌رسد جزء ذغذغه‌های شخصی و ذهنی ایشان است. ایشان که در این مسائل را نهی نمی‌کنند، بلکه نظر‌شان را می‌گویند، و این خود مجوزی است برای ما روزنامه‌نگاران که وارد بحث شویم و نظرام را ابراز کنیم. کیورچالی: اگر اجازه بدهید ما هم بدمان نمی‌آید در این مباحث ورود پیدا کنیم.

میرفتاح: چسرا که نه؟ کسی جایی نگفته که اموات حق

اظهارنظر ندارند.

موسیدی: فردا نباید بگویند که «به مرده رو دادیم، کفتش را هم کنیف کرد؟»

میرفتاح: از این حرف‌ها که به ما زنده‌ها هم می‌زنند. سخت نگیرید. آزادانه نظران را به عنوان یک ایرانی بگویید. مرده و زنده، گفت نمی‌کنی.

کیورچالی: خودت گفتی‌ها. بعداً کاسه‌کوزه‌ها را سر ما نشکنی.

میرفتاح: نه، بفرمایید. می‌شنویم.

کیورچالی: من می‌گویم اصل‌برای چی آدم باید زن بگیرد؟ بیست سال و چهل سالش مهم نیست، مهم این است که «اصل» که چی؟«حالا اینها که زن گرفتند، کجا را گرفتند؟ بعد هم، اینها که می‌خوانند یکی دو سال دیگر، نه پنج، شش سال دیگر طلاق بدهند، حق از اول این همه خرج روی دست ملت و دولت و خدشان نگازند.

موسیدی: اینکه نشد استدلال، خب مردم که می‌خوانند شب بخوابند، پس صبح بخت‌خواه‌شان را جمع می‌کنند؟ **کیورچالی:** کسی جمع نمی‌کند ما که هیچ وقت جمع نکردیم. اقا شام جمع می‌کنی؟

میرفتاح: که با پهن هم نمی‌کنیم، جمع که جای خود دارد. **میرفتاح:** که به حال همه که طلاق نمی‌گیرند یک درصدی کارشان به طلاق می‌خورد...

کیورچالی: این درصدها، چند درصد است؟

امیرشاهی: از دینامه می‌پرسی سه‌شنبه کی است؟ من زیر ده خروار خاک به خواب اید فرو رفته‌ام، چه می‌دانم؟

میرفتاح: من هم که زنده‌ام نمی‌دانم، ولی می‌گویند زیاد است.

موسیدی: کی می‌گویند زیاد است؟ داری حرف لایه‌های صهیونیستی را تکرار می‌کنی.

روشن‌ضمیر: من که ده‌تا‌نوه دارم، هشت‌تاشان طلاق گرفته‌اند. **میرفتاح:** آن دو تا چه می‌کنند؟

روشن‌ضمیر: یکی‌شان که هنوز تو دادگاه نوشتن نشده، یکی دیگر هم زنش مهریه‌اش رو گذاشته به اجرا، فعلاً زندان است...

کیورچالی: زودتر می‌گفتی برایش گل‌ریزان می‌کردی.

امیرشاهی: چه خانواده‌ایساجایی داری تو؟ بگو به عنوان نمونه، عکس‌شان را بزنند به دیوار، که کسی باهاشان وصلت نکند.

موسیدی: طلاق که کار زشتی است، اما این همه اصرار به ازدواج برای چیست؟ من نمی‌فهمم.

کیورچالی: مجردی که گرفتار کدخدایی شد/ شنواری است که نهند سنگ بر پایش

میرفتاح: من این حرف را قبول ندارم.

امیرشاهی: شاید برای این است که کسی مرتکب جرم و گناه ...چی‌جایی گفتی اول صحت؟

میرفتاح: بزه.

امیرشاهی: بله، بزه. مرتکب بزه نشوند.

کیورچالی: باید آمار بگیرند، ببینند اینها که توی زندان هستند، چندتایشان مجرد است. چندتایشان متأهل است. شرط می‌بندم که تعداد متأهل‌ها خیلی بیشتر است، لافال زمان ما که بیشتر بود. **روشن‌ضمیر:** شاید هم اینها وقتی می‌بینند توی بعضی ستروان‌ها مجرد دارد نمی‌دهند، دلشان می‌سوزد، می‌گویند خدا کند زودتر هم زن بگیرند و سر و سامان پیدا کنند و کسی هم توی ستروان‌ها جالوشان را نگیرد.

موسیدی: چه بسا می‌گویند حالا که مرگ رفتار داریم، چرا بقیه راست‌است را برودند و صفا گفتند.

میرفتاح: این چه بحثی است؟ توی تاکسی که ننشسته‌ایم؟ داریم بحث جدی می‌کنیم.

موسیدی: اگر جدی است که دلپیش این است که می‌گویم[...]

کیورچالی: عجب؟

سکانش آخر

کنسرت آذری در تالار وحدت



آذری با عنوان پنجاه‌ای به سوی آفتاب در تالار وحدت برگزار می‌شود. کنسرت سنواری موسیقی ایرانی از این کنسرت موسیقی حمید متسیسم (سستار)، پوژمان جدایی (سزاهای خواننده) و امپایار حسانف (کمانچه) می‌توانند کنسرت سنواری

موسیقی ایرانی آذری در روزهای ۱۲ و ۱۳ آذر ۱۳۸۹ ساعت ۱۸. برگزار می‌شود و بلیت این کنسرت را می‌توانید در مرکز موسیقی بهتپوون، قفقوس، سیاه و سفید، فرهنگ، اهنگ، کافه‌ت و سی‌گذر تهیه کنید.

اسپیلبرگ «آبراهام لینکلن» کلیدزد

استیون اسپیلبرگ ساخت فیلم «آبراهام لینکلن» را آغاز کرد. چندی پیش نیل دی لوئیس بازیگر اسکاری هالیوود به فیلم «آبراهام لینکلن» استیون اسپیلبرگ پیوست. دلیل دی لوئیس برای ایفای نقش آبراهام لینکلن شانزدهمین رئیس‌جمهور ایالات متحده در سر و سامان پیدا کنند و کسی هم توی ستروان‌ها جالوشان را نگیرد.

موسیدی: در گفت‌وگو با جی‌ام‌تی‌وی گفت: برای پذیرفتن نقش آبراهام لینکلن رئیس‌جمهور فقید امریکا که در سال ۱۸۶۵ ترور شد، بسیار هیجان‌زده هستم.